



پای درس اخلاق آیت الله قرهی؛ زمانی که خدا، عاشق بندهاش می‌شود!

آیت الله قرهی گفت: پروردگار عالم می‌فرماید: هر گاه یاد من بر بندهام غالب شود (یعنی همه وجودش بشود: من)، خواهش و خوشی او را در یاد خودم قرار می‌دهم؛ یعنی لذت می‌برد از این که به یاد من است.

آیت الله قرهی گفت: پروردگار عالم می‌فرماید: هر گاه یاد من بر بندهام غالب شود (یعنی همه وجودش بشود: من)، خواهش و خوشی او را در یاد خودم قرار می‌دهم؛ یعنی لذت می‌برد از این که به یاد من است.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سی و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده است برای علاقه مندان در پی می‌آید.

رابطه یاد و ذکر، و خطورات

خطورات نفسانی و شیطانی که در مقابل خطورات ملکی و ربّانی هستند، هر دو از یاد و ذکر برمی‌آیند. یا ذکر و یاد، یاد خدا خواهد بود که طبعاً خطورات ملکی و ربّانی می‌شود. یا ذکر و یاد انسان، یاد شیطان و جلوات دنیا خواهد بود که این جلوات دنیا، خطورات را ملکی نخواهد کرد و خطورات نفسانی خواهد بود و نهایتاً انسان به دام شیطان می‌افتد و شیطان بر او غلبه کرده و خطوراتش، شیطانی می‌شود.

پس همه این‌ها از یاد و ذکر است. لذا در روایات شریفه خیلی راجع به این یاد، به نام ذکر صحبت شده است. نوع نگارش ذهنی انسان، از این ذکر و یاد رقم می‌خورد. خطورات می‌خواهد این را بگوید که اگر این‌طور شود، این‌طور می‌شود؛ اگر این شود، این می‌شود و ... یعنی جلوتر می‌نویسد تا انسان را وادار به آن عمل کند.

نوع نگارش ذهنی که از نگرش ذهنی انسان به وجود می‌آید که آن، یاد است، عامل می‌شود که یا انسان، الهی شود و یا نعوذبالله شیطانی. یعنی ملکی هم نهایتاً انسان را به الهی می‌رساند و نفسانی هم انسان را شیطانی می‌کند. یعنی خودش ابزار شیطان و نعوذبالله شیطان می‌شود. پس هر دو در یک جا ختم می‌شوند، یکی الهی می‌شود و یکی، شیطانی. تقابل حقّ و باطل. تقابل شیطان با اله. این نکته بسیار مهمی است که باید انسان در آن، تأمل کند.

عاقبت یک لحظه غفلت از یاد خدا!

لذا اولیاء خدا یاد داده‌اند که در این نوع مطالب، انسان اگر می‌خواهد غافل نشود، دائم به یاد خدا باشد. در این دنیا هم معلوم نمی‌کند، چون همان‌طور که در جلسه گذشته بیان کردیم، دنیا عنوان مزرعه است، «الدنیا مزرعة الآخرة». لذا در این‌جا خیلی نمود پیدا نمی‌کند، البته این‌طور هم نیست که اصلاً نمود پیدا نکند، إلا اهل تقوا که در مقام تقوا به اتّقی رسیده‌اند که در جلسه گذشته هم بیان کردم: اتّقی، حتّی آخر دنیا را هم می‌دانند و این بلاشک است. وقتی در تقوا رشد کردند و بالا و بالا رفتند و تالی تلو معصوم و اتّقی شدند، می‌دانند، «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» [۱]. آن‌هایی می‌دانند که در مقام رضا قرار می‌گیرند و بعد از مقام رضا، شاکر می‌شوند، «وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» [۲].

اما قاعده این است که همان آن‌ها هم می‌دانند که همه چیز در آخرت است، لذا برای این که حسرت نخورند، بیشتر تلاش می‌کنند. این روایت شریفه را دقت بفرمایید، پیغمبر اکرم محمد مصطفی(ص) می‌فرمایند: «ما من ساعةٍ تمرُّ بآدمٍ لم يَذْكُرِ اللهَ فيها إلا حَسِرَ عليها يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۳]، هر لحظه‌ای که بر فرزند آدم، بر این انسان می‌گذرد (وقتی با الفاظی مانند ابن آدم خطاب می‌کنند، همه را شامل شود، لذا اتفاقاً اولیاء خدا بیشتر مراقبت می‌کنند و این‌ها فقهای حقیقی هستند که روایتش را بیان خواهم کرد) و او به یاد خدا نباشد (مثلاً فکرش به سمت دنیا رفت و خدایی نبود)، فردای قیامت به واسطه آن لحظه، حسرت می‌خورد.

البته این را هم بدانید که اگر دنیا برای خدا باشد، آن هم خدایی می‌شود، «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [۴]، یعنی حتّی اگر اخذ همسر برای خدا باشد، این فکر، خدایی می‌شود. حبّ به فرزند اگر خدایی می‌شود، این عمل هم خدایی است. سرکار رفتن و درس خواندن اگر به این نیت باشد که خدایا! چون تو گفتی: از تو حرکت، از من برکت، یا چون خودت به لسان نبی خود فرمودی: «أَبْغِضِ النَّاسَ عِنْدَ اللَّهِ بِطَالِ التَّهَارِ وَجِيفَةُ اللَّيْلِ»، مبعوض‌ترین انسان‌ها نزد خدا، کسی است که روزش به بطالت بگذرد و شب هم مانند مردار بخوابد. پس من برای همین که جیفه نباشم، در دل شب قیام می‌کنم، نه برای

اجر آن چنانی. برای همین است که سرکار می‌روم و درس می‌خوانم که بطلال نباشم. امر توست که فرمودی: من بدم می‌آید، نه تنها بدم می‌آید، بغض دارم، نه تنها بغض دارم، بلکه مبغوض‌ترین فرد نزد من چنین کسی است.

اگر انسان با این دید به این روایات نگاه کند، بگوید: من دارم سرکار می‌روم، چون به این روایت برخورد کردم و اگر روزم به بطلالت بگذرد، بیچاره هستم. یک مسئله از احکام یاد بگیرم، تا روزم به بطلالت نگذرد. یک روایت جدید یاد بگیرم، تا روزم به بطلالت نگذرد. در مباحث علمی بیشتر جلو بروم، تا روزم به بطلالت نگذرد. این نگرش که می‌گوییم، همین است که انسان براساس این نگرش، در ذهنش نگارش می‌کند و حالا براساس آن تفکر جلو می‌رود و عمل می‌کند.

تمام اعمال ما، چه خوب و چه بد، براساس آن نگارش ذهنی که آن هم براساس آن نگرش است، می‌باشد. یعنی این‌طور نیست که ما عملی را انجام بدهیم و شما تصوّر کنید این عمل، همین‌طوری صورت گرفته است. ما هیچ عملی را نداریم، بگوییم: همین‌طوری اتفاق افتاد. همه این‌ها براساس آن نگرش ذهنی ماست، چه خوبش و چه نعوذبالله بدش. هر کدام از این‌ها رخ بدهد، همه این‌ها براساس آن نگرش ماست، یاد، ذکر.

وقتی انسان یک لحظه یاد خدا نبود، فردای قیامت به واسطه آن لحظه، حسرت می‌خورد. اگر کارها برای خدا باشد، ایرادی ندارد. افراد که خدایی هستند، به صورت ظاهر همان کارهایی را می‌کنند که ما هم می‌کنیم، آن‌ها صبح به سرکارشان می‌روند، یکی تدریس دارد، یکی بقالی دارد، یکی کار دیگری دارد و مشغول است. اما با این نگرش کار می‌کنند که برای خداست. اما طبق این روایت، اگر یک لحظه از دنیا را به یاد خدا نباشیم («ساعة» را لحظه هم تعبیر کردند)، در قیامت حسرت آن را خواهیم خورد، «ما من ساعةٍ تمرُّ بآدمَ لم يذكر اللهَ فيها إلا حَسِرَ عليها يومَ القيامةِ».

پس این که جلسات متعدّدی است که در بحث خطورات توقف کردیم، به این خاطر است که همه اعمال ما از این ذهن و خطورات سرچشمه می‌گیرد، لذا اگر این‌جا را درست کنیم، حسرت نمی‌خوریم. اما اگر درست نشود، ولو یک لحظه، براساس آن در آن‌جا حسرت خواهیم خورد.

لذا ابن آدم بیان کرد که مؤمنین را هم شامل شود؛ یعنی مؤمن! تو هم تصوّر نکن که اگر فقط یک لحظه غافل باشی، چیزی نمی‌شود؛ آن‌جا می‌فهمی که برای همان یک لحظه چه حسرتی خواهی خورد که چرا غافل بودم و چرا حواسم نبود؟! چرا موقعی که گفتند: صلوات بر محمد و آل محمد، من فراموش کردم و حواسم نبود صلوات بفرستم. چرا به ختم هم رفتم، حتی یک فاتحه نخواندم. گاهی برخی این‌طور هستند، ختم می‌روند، اما یک فاتحه هم نمی‌خواند، فقط برای این که حالا همسایه است، رفیق است، دوست است، فامیل است، می‌رود؛ به تعبیری جبراً است. اما از این باب نمی‌رود که من باید عبرت بگیرم، «فاعتبروا یا أولى الأبصار». لذا یادش هم می‌رود که فاتحه بخواند.

پس همه براساس آن نگرش است، برای چه رفتی؟ وقتی انسان با آن نگرش برود، یادش هم می‌ماند. اما اگر به این خاطر می‌روم که دوستم است که خوب هم هست و یکی از مواردی حائز اهمیت تسلّا دادن به دیگران است، اما باید گفت: چون خود خدا گفته که مؤمنان با هم برادر هستند «إِثْمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، می‌روم. چون برادر دینی‌ام است و می‌خواهم به او تسلّا بدهم. لذا اگر با این نیت برود، مهم است. مثلاً در مجلس شادی کسی شرکت کند تا در شادی برادر دینی‌اش به شرط این که حرام نباشد، شریک باشد. در این صورت عروسی دارد می‌رود، اما این، عبادت است. نگرش‌ها این‌طور اثرگذار است.

غفلت بنده و گله‌مندی خداوند!

اما باید مراقب باشیم تا در قیامت به خاطر این نگرشمان حسرت نخوریم. اگر نگرش، الهی نبود، فردای قیامت حسرت می‌خورد، «يوم الحسرة». در یک روایت داریم که این «يوم الحسرة» برای همه هست. چطور روز حسرت حتی برای مؤمنین هم هست؟ معلوم می‌شود همه چیز براساس آن یک لحظه است، اگر یک لحظه غفلت کند، در آن دنیا حسرت خواهد خورد.

شاید یکی از مطالبی که اولیاء خدا دائم در درون خودشان، این ذکر «إِلهی لا تکلنی إلی نفسی طرفة عین أبداً» را دارند - که اقل در درون است و گاهی به لسان هم تبیین می‌کنند - به این علت است که اگر انسان یک لحظه به حال خودش واگذار شود، براساس همان یک لحظه، برخی مواقع سقوط می‌کند و دیگر نمی‌تواند برگردد. این، خیلی خطر است که با یک لحظه، دیگر امکان برگشت نباشد. مانند شیطان که او هم در یک لحظه بود که سقوط کرد. خیلی از افراد را در تاریخ داریم که با یک لحظه سقوط کرد. برای همین است که بارها بیان کردم: هر کس یک لحظه تصوّر کند کسی است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست.

در مقال مناقشه نیست، یک لحظه حواسش نبود و گاز را دقت نکرد، صبح بلند می‌شوند و می‌بینند که تمام شد و رفت. یک لحظه است، اگر در رانندگی همین یک لحظه را غفلت کند، مثلاً می‌خواهد به تلفن همراهش جواب بدهد، یک لحظه است، اما

تصادف آن چنانی می‌کند، همه به یک لحظه است.

همین مثال‌های دنیوی برای حال اخروی انسان هم صدق می‌کند، اگر یک لحظه غفلت کند، تمام است، شاید دیگر برنگردد. اما اقلش، اگر هم سقوط نکند، فردای قیامت متوجه می‌شود که آن یک لحظه چقدر ارزش داشته، ولی او تصور کرده که یک لحظه است.

یک دلیلش هم این است - این را حاشیه بزنم و بعدها به فضل الهی اگر زنده بودیم و بحث پیش رفت، در باب حبّ به خدا بیان می‌کنیم - «هل الدّین إلا الحبّ» آیا دین جز محبت است؟ پروردگار عالم می‌خواهد بندگانش فقط و فقط توجه به خودش داشته باشند و لا غیر. لذا آن‌ها که یک لحظه غفلت می‌کنند، به تعبیر عامیانه پروردگار عالم از آن‌ها گله‌مند می‌شود که تو بنده من بودی، نباید حواست غیر از من جای دیگری (دنیا، نفس دون، شیطان و ...) می‌رفت.

لذا شدّت حبّ پروردگار عالم به انسان از حبّ انسان به پروردگار عالم بیشتر است. کما این که در باب حبّ، روایات می‌فرمایند: به قدری حبّ خداوند به بندگان زیاد است که از حبّ پدر و مادر به فرزند هم بیشتر می‌باشد. حتی ذیل این آیه شریفه که فرمودند: «و نحن أقرب إلیه من حبل الوريد»، بیان شده: من که دائم نزدیک شما هستم، من که این قدر شما را دوست دارم و از رگ گردن به شما نزدیک‌ترم، دیگر غفلت از من چرا؟! «الغفلة لماذا؟!».

زندگی روزمره با رنگ و بوی خدایی

پس این خطرات از همین لحظه است و با یک لحظه شروع می‌شود که اگر انسان، غفلت کند، تمام است. لذا پروردگار عالم نگران است. پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «يقولُ الله عزَّ و جلَّ» [۵]، خود پروردگار عالم می‌فرماید، یعنی یک نوع حدیث قدسی است. «إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْاِسْتِغَالُ بِی، جَعَلْتُ بُعِیْتَهُ وَ لَدَّتْهُ فِی ذِکْرِی»، هرگاه یاد من بر بندهام غالب شود، خواهش و خوشی او را در یاد خود قرار دهم.

یعنی خداوند می‌فرماید: من یاد خودم را بر بندهام غلبه دادم که مشغول به من شود، فکرش جای دیگر نباشد و دائم یاد خدا باشد. همان‌طور که بیان کردیم این، حبّ است دیگر، این که می‌گویند: عاشق و معشوق دائم به یاد هم هستند، همین است. لذا در همان باب حبّ فرمودند: اگر کسی در خوشی‌ها یاد من بود، من در غم‌هایش بیشتر به یادش خواهم بود. چون ما معمولاً وقتی غم داریم، خدا را یاد می‌کنیم. یعنی پروردگار عالم می‌خواهد ما دائم یاد خدا باشیم و او را فراموش نکنیم.

آن دامادی که شب عروسی‌اش است و وقتی می‌بیند اذان مغرب را گفتند، نماز می‌خواند. آن عروس خانمی که در هنگام اذان مغرب، به نماز می‌ایستد، مراقبه و مواظبت می‌کند. پروردگار عالم وقتی می‌بیند این عشق و دوستی و محبت برقرار است، خوشحال شده و دوست دارد انسان فقط به یاد او باشد.

بعد پروردگار عالم می‌فرماید: وقتی یاد من بر بندهام غالب شد، او دائم از یاد من لذت می‌برد. او دائم به یاد من هست و این برایش لذت‌بخش است، لذا او عاشق من می‌شود و من هم عاشق او.

آن عروس خانم که می‌گوید: الآن می‌خواهم نماز بخوانم، وقت نماز است، یعنی حتی در شب عروسی‌اش هم یاد خداست. این که بتواند این خواهش نفسانی را کنار بگذارد، خیلی سخت است. آن هم با آرایش‌هایی که عروس خانم‌ها دارند و ...، حالا چه اشکال دارد وضو گرفته باشد و یا وضو بگیرد. خدا برتر است. وصلتی که با این حالت شروع شود، مسلماً مبارک خواهد بود.

مگر ما نداریم که در شب زفاف نماز بخوانید و اعمالی که در باب شفاف زفاف تبیین شده است، این‌ها همه می‌خواهد یاد خدا را بگوید که یاد خدا بر انسان غلبه پیدا کند. شاید در همان لحظه اگر یاد خدا غلبه پیدا کند، همه مطالب درست شود.

من این را هم دیدم و هم از بزرگان شنیدم که بیان کردند: ما در شب عروسی، اول اذان، نمازمان را خواندیم و به فرزندانشان هم توصیه می‌کردند که شما هم اول اذان نمازتان را بخوانید. خیلی مهم است. حالا بعضی می‌گویند: صاحب جشن است، همه می‌روند و می‌آیند و ... این‌ها مهم نیست، می‌تواند بگوید همه برویم نماز بخوانیم. الله اکبر را گفتند، بگوییم: وقت نماز است و برویم نماز بخوانیم. لذت دیگری دارد.

آن وقت است که در نسلشان اثر می‌گذارد و فرزندشان، طیب و طاهر می‌شود. وقتی انسان در آن لحظات بگوید (ولو به زبان هم نیآورد، ولی با اعمالش دارد می‌گوید): خدایا! من یاد تو هستم، این‌ها همه به خاطر توست، تو گفتی: ازدواج کنی «و أنکحوا الأیامی منکم و الصّالحین من عبادکم و إمائکم». حتی فرمودی: «إن یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم».

امر رسولت را شنیدم که فرمود: «تَتَاكَبُّوا تَتَأَسَّلُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ». پیامبرت فرمود: «النكاح ستنی فمن رغب عن ستنی فلیس متی»، امر بوده، اطاعت کردم.

می‌شود انسان همه چیز خود را الهی کند، ضمن این که دارد امور روزمره خودش را هم می‌گذراند؟ آره عزیزم، می‌شود همان کاری که دیگران در زندگی می‌کنند، انجام بدهی، کسی نمی‌گوید زندگی روزمره تعطیل شود، بزرگان و اولیاء و اعظم و اکابر ما، عرفای ما، زندگی روزمره را تعطیل نکردند. آن‌ها رنگ و بوی خدایی به زندگی خود دادند «صبغة الله». همان مطلب و مسئله را الهی کردند. یک کس دیگری هم دارد همان کار را می‌کند، اما آن مسئله را الهی نکرده و تفاوت در این است. لذا اولیاء خدا همان کار را انجام می‌دهند که دیگران هم انجام می‌دهند، اما دیدشان، دید الهی است، نوع نگرشان، نگرش الهی است.

زمانی که خدا، عاشق بنده‌اش می‌شود!

پروردگار عالم می‌فرماید: هر گاه یاد من بر بنده‌ام غالب شود (یعنی همه وجودش بشود: من)، خواهش و خوشی او را در یاد خودم قرار می‌دهم؛ یعنی لذت می‌برد از این که به یاد من است.

برخی از اولیاء خدا را دیده بودم که حتی در مجالس عروسی هم که شرکت می‌کردند - البته برخی از مجالس را که حرام بود، اصلاً شرکت نمی‌کردند - با این که لبخند بر لب داشتند، اما گاهی آهی می‌کشیدند و یا الله، الحمدلله و ... می‌گفتند. این طور یاد خدا بودند. زندگی خود را دارند، در مجلس شادی هم نشستند، اما معلوم است که این‌ها غرق در خدا هستند. چقدر زیبا و عالی است. اگر انسان، این طور زندگی کند، تمام است.

پروردگار عالم می‌فرماید: «إِذَا جَعَلْتُ بُغْيَتَهُ وَ لَذَّتْهُ فِي ذِكْرِي عَشِيقَتِي وَ عَشِيقَتُهُ»، هر موقعی که این خواهش و خوشی او را در یاد خودم قرار دادم، عاشق من می‌شود. من هم عاشق او می‌شوم.

وقتی خطورات انسان، الهی شد و مدام به یاد او بود؛ خدا هم در یاد او است. مگر می‌شود انسان یاد کسی باشد و او به یاد انسان نباشد؟! «القلب يهدى الى القلب» که در بین ما هم معروف است و در فارسی خودمان می‌گوییم: دل به دل راه دارد، همین است. انسان یاد پروردگار عالم باشد و پروردگار عالم به یادش نباشد؟! خداوند متعال که خیلی به یاد ما است.

انسان یاد آقا جان، حضرت حجت (روحی له الفداء) باشد - که بیان کردم: حداقل هر ساعت، انسان یک دعای سلامتی بخواند - و حداقل در هر ساعت، یک دعای سلامتی برای آقا جان بخواند، بعد آقا جان به یاد آن انسان نباشد؟! محال است! محال است!

فرمود: «إِذَا عَشِيقَتِي وَ عَشِيقَتُهُ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»، موقعی که من عاشق او شدم و او هم عاشق من شد؛ حجاب بین خودم و او را برمی‌دارم.

یعنی وقتی عشق، دو طرفه شد؛ چون خدا که عاشق هست و ما را دوست دارد. حسب روایتی که در احادیث القدسیه است و یک موقعی مفصل آن را در شب‌های قدر بیان کردیم، ابراهیم خلیل هم که یک مرتبه بر روی آن قالی نشسته بود و هر جا رفت و دید که گناه می‌کنند، نفرینشان کرد، خدا برای سومین بار به او عتاب کرد: ابراهیم! چه می‌کنی؟! اگر جای من بودی که همه خلق را می‌کشتی! من دارم می‌بینم که روز و شب چه گناهانی می‌کنند، در بستر حرام می‌روند، چه غلط‌هایی می‌کنند، تو خلق نکردی، من خلق کردم.

خدا که ما را دوست دارد، این عشق یک‌طرفه درد است. اگر ما هم عاشق او شویم، آن وقت است که فرمود: «إِذَا عَشِيقَتِي وَ عَشِيقَتُهُ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ»، حجاب‌ها از بین می‌رود و آنچه نادیدنی است، آن بینی. حجاب از گوش، چشم، ذهن و ... می‌رود.

این که بیان کردم: اولیاء خدا در مقام اتقی و تالی‌تلو معصوم حتی آخر دنیا را هم می‌دانند، به همین علت است که تمام حجب برایشان از بین رفته است. اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشأن، آن بندگان خالص خدا، آن مخلصینی که مخلص شدند، در دنیا هستند، با من و شما زندگی می‌کنند و اتفاقاً پروردگار عالم هم فرمود: من به واسطه این‌ها عذاب را برمی‌دارم. مردان خدا، مردان الهی که بدون ادعا هستند و گاهی اصلاً شناخته شده نیستند؛ این‌گونه هستند و حجابی برایشان نیست.

قهرمان حقیقی کیست؟

بعد هم فرمودند: «و صَيَّرْتُ ذَلِكَ تَغَالِبًا عَلَيْهِ، لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا النَّاسُ»، وقتی عاشق من شدند و من هم عاشق آن‌ها شدم و

حجاب کنار رفت، کاری می‌کنم که اصلاً آن‌ها هیچ موقع دیگر من را فراموش نمی‌کنند و دچار سهو و غفلت نمی‌شوند. موقعی که مردم فراموش می‌کنند، این‌ها خدا را فراموش نمی‌کنند.

گاهی می‌شود در زلزله و مطالب سختی که پیش می‌آید، موقعی که انسان می‌خواهد جان خودش را نجات بدهد و تصوّر می‌کند جانش به دست خودش است، دیگر کسی به کسی نیست و انسان متوجّه یاد خدا نیست، اما آن‌ها فقط به یاد خدا هستند.

در ادامه می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَلَامُهُمُ الْاَنْبِيَاءُ، أُولَئِكَ الْاَبْطَالُ حَقًّا»، کلام این‌ها، کلام انبیاء است. این‌ها حقیقت هستند، جوانمرد و قهرمان هستند.

لذا قهرمان، آن کسی است که یاد خدا را فراموش نکند. قهرمان حقیقی آن کسی است که دائم ذکر خدا در وجودش غلبه پیدا کند، حالش، حال اولیاء خداست و وضعش، وضع دیگری است، این‌ها قهرمان هستند. چقدر زیبا و عالی می‌فرماید!

توصیه‌های ابا المهدی(ع) به شیعیانشان

یاد خدا

پس این خطرات این‌طور است و وقتی الهی شود، دیگر تمام مطالب و اعمال او هم الهی می‌شود؛ چون همه براساس آن فکر اوست. به خاطر آن به این مطالب می‌رسد.

لذا امام حسن عسکری(ع) - که دیروز ولادت شریف آن حضرت بود - به شیعیان خود می‌فرماید: «أَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ»، زیاد به یاد خدا باشید.

یاد مرگ (دستورالعملی از اولیاء خدا: شرکت در تشییع جنازه‌ها)

یکی از چیزهای دیگری هم که انسان را از ذکر غیرخدا دور می‌کند و خطرات نفسانی و شیطانی را سرکوب می‌کند، ذکر موت است. لذا بلافاصله فرمودند: «وَذَكِّرِ الْمَوْتَ».

زیاد یاد خدا کنید و یاد مرگ باشید. گاهی دیدی که تشییع جنازه‌ای هست، به شرط این که قول به کسی نداده باشی و نخواهی خلف وعده کنی، با این که غریبه هستی، برو و شرکت کن.

یک موقعی یکی از اولیاء خدا همین‌طور بودند. ظهر منتظر بودیم بیایند، اما هر چه منتظر شدیم، نیامدند. گفتند: آقا! حتماً با دوستان خود برنامه‌ای داشتند و جایی رفتند. وقتی بعدازظهر یا غروب خسته به خانه می‌آمدند، می‌گفتند: به نماز که رفتم، دیدم تشییع جنازه است و من هم رفتم و نماز را در بهشت‌زهرها خواندم. می‌پرسیدیم: آقا! چه کسی بود فوت کرده بود؟ می‌گفتند: نمی‌شناختم. انسان می‌فهمید که چشم‌های مبارکشان سرخ شده و اشک ریختند. کأنّ خودش را برای دفن برده‌اند.

لذا خوب است که انسان برود و در غسل‌خانه ببیند. البته حالا امروز مع‌الأسف به واسطه بداخلاقی‌های ما که بعضی‌ها فیلم‌برداری می‌کنند و ...، غسل‌خانه بهشت‌زهرها را بسته‌اند و راه نمی‌دهند. اما آن زمان این‌طور نبود. چون اصلاً موبایل و ... وجود نداشت.

همین ولیّ خدا بدن آیت‌الله دزفولی را غسل داد، می‌دیدیم که آقا مرتّب اشک می‌ریختند و می‌گفتند: آقا! شما دارید می‌روید، ما چه کنیم؟ ما چطور می‌رویم؟ ما چه زمانی می‌رویم؟ چه کسی بدن ما را غسل می‌دهد؟ ...

ذکر موت، انسان را از ذکر نفس دون و هوی و هوس دور می‌کند. لذا فرمودند: «أَكْثِرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَ ذَكِّرِ الْمَوْتَ». همین کار را تمرین کنیم. ما هم به تشییع جنازه برویم، چه اشکالی دارد؟! من این را هم چند بار بیان کردم که بعضی می‌گویند: انسان وقتی به تشییع جنازه و بهشت‌زهرها می‌رود، خسته می‌شود، زده می‌شود، روحیه‌اش خراب می‌شود و ...، برای غیر متقین است. اولیاء خدا وقتی در تشییع جنازه می‌روند، وقتی می‌بینند که جنازه‌ای را غسل می‌دهند، وقتی آن حالات را می‌بینند و برمی‌گردند، اتفاقاً فعالیتشان بیشتر می‌شود. می‌گویند: خدا به ما یک مهلت دیگر داده است.

در روایت هم داریم که وقتی از تشییع جنازه برگشتید، بدانید که خدا به شما مهلت دیگری داده است. اتفاقاً تلاششان بیشتر می‌شود. اما شاید برخی بگویند: این‌ها چه چیزهایی است که یاد می‌دهید، طرف مریض می‌شود. کجا مریض می‌شود؟! اتفاقاً انسان باورش می‌شود که راستی راستی مثل این که مرگ هست، راستی راستی بناست که برویم. پس حالا که بناست برویم، با کدام عمل باید برویم؟ با کدام پرونده باید برویم؟! دستم، خالی است. خوب طبیعی است تلاش بیشتر می‌شود.

اتفاقاً اولیاء خدا درست است که در قبرستان، گریه می‌کنند و اشک می‌ریزند، ناله و فغان می‌کنند، تا دم قبر می‌روند، وقتی سنگ‌های لحد را می‌گذارند، گریه می‌کنند، وقتی خاک می‌ریزند، گریه می‌کنند، اما بعد از آمدن از قبرستان، یک فرحی هم در درونشان به وجود می‌آید، این که می‌گویند: الحمدلله، خدایا! ممنونتیم، مثل این که ما را برگرداندی! لذا تلاششان مضاعف می‌شود.

تلاوت قرآن (دستورالعملی برای انس بیشتر با قرآن: حفظ روزی یک آیه)

«وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ»، انسان زیاد قرآن بخواند و با قرآن خواندن، به یاد خدا باشد.

یکی از مواردی که بارها بیان کردم و این قدر مهم است که باز در این جا هم بیان می‌کنم، شما هم چه در حوزه‌های علمیّه، چه در دانشگاه‌ها، چه در جمع‌های فامیلی، آن را تبلیغ و ترویج کنید که هر کس می‌خواهد سرباز آقا جان، حضرت حجّت شود، باید حافظ کلّ قرآن باشد و روزی یک آیه هم شده، قرآن را حفظ کند. به سمت حفظ قرآن حرکت کنیم، حتی شده یک آیه. این برای حوزوی‌ها و دانشگاهی‌ها هم فقط نیست، عموم مردم این‌گونه باشند. برای جوان نیست، درست است که امید جوان بیشتر است، اما این برای پیرمردها، پیرزن‌ها و همه و همه هم هست. کوچک و بزرگ برای حفظ قرآن برویم.

اصلاً خود این باعث می‌شود که ما برویم و قرآن بخوانیم. همین که روزی یک آیه حفظ کنیم، سبب می‌شود که ما با قرآن، مأنوس بشویم. ای بسا اصلاً یک مواقعی روز و شب‌ها بیاید و اصلاً قرآنی را باز نکنیم و نخوانیم. مگر نفرمودند: یکی از کسانی که فردای قیامت از ما سؤال می‌کند، کتاب الله است. در خانه قرآن دارد، نخواند، نبیند، این قرآن از او سؤال می‌کند.

بعضی از این بزرگان یک قرآن بیشتر در خانه‌شان نبود، آن را هم وقتی دیگر می‌دیدند دارد پوسیده می‌شود، عوض می‌کردند. دلیلشان هم این بود می‌گفتند: قرآنی که در خانه است، باید خوانده شود، اگر بیشتر باشد، از ما سؤال می‌کنند. این‌ها اعتقاد داشتند، یقین داشتند و چیزهایی را می‌دیدند. همان که فرمودند: «رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ».

پس یکی از این مطالب هم قرآن زیاد خواندن است.

صلوات بر رسول خدا(ص)

اگر می‌خواهیم خطوراتمان، خطورات ربّانی باشد و از خطورات شیطانی دور شویم، یاد خدا و یاد مرگ، زیاد باشیم، تلاوت قرآن را هم زیاد انجام بدهیم. مورد بعدی هم که بسیار راحت است، این است: «وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ص». چقدر برای ما آسان گرفتند. این دیگر برای کسانی هم هست که شاید بگویند: ما سواد نداریم، پیرمرد هستیم، پیرزن هستیم، دیگر آن حوصله را نداریم و نمی‌توانیم. البته نمی‌خواهم بگویم که آن‌ها قرآن را حفظ نکنند، تا آن‌جا که می‌توانند، جلو بروند. اما این را هم دیگر همه می‌توانند انجام بدهند که صلوات بر رسول خداست.

فرمودند: «فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ»، بر پیامبر زیاد صلوات بفرستید، بی‌شک هر صلوات بر محمد و آل محمد(صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين)، ده حسنه محسوب می‌شود.

لذا راه‌های میانبر و اسان هم برایمان قرار دادند. این‌ها لطف خدا و حضرات معصومین است. پس باید در این‌ها تأمل کرد. روایتی دیگری هم هست که بسیار عجیب است و آن این که یادهای اعضاء و جوارح چیست و چگونه آن‌ها، یاد دارند. إنشاءالله آن را در جلسات آینده بیان خواهیم کرد.

دنیای عاریتی!

روایتی هم هست که وجود مقدّس امام محمدباقر(ع) بیان می‌فرمایند: «كَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ هُمُ الْقَهَّاءُ أَهْلُ فِكْرَةٍ وَ عِبْرَةٍ»، گویا مؤمنان همان فقهیان هستند. فقهیان چه کسانی هستند؟ آن‌هایی که اهل اندیشیدن و فکر و هم‌چنین اهل پند گرفتن

هستند، «فاعتبروا یا اولی الابصار». می‌بینند دنیا گذراست، جلوات دنیا فریشان نمی‌دهد. همان‌طور که در ابتدای جلسه بیان کردم، اولیاء خدا با ما در دنیا هستند، اما به تمام کارهای خود رنگ و بوی خدایی می‌دهند. خدایا! تو گفتی که روزت را به بطالت نگذران و شب هم عین مردار خواب، به همین خاطر من روزم را به بطالت نمی‌گذرانم و کار می‌کنم. خودت فرمودی: باید تو خودت به دنبال رزق و روزی بروی، از تو حرکت، از من برکت، من می‌روم. یعنی همان کارهایی که مردم انجام می‌دهند، او هم انجام می‌دهد، اما رنگ الهی به آن می‌دهد و مدام می‌گوید: چون تو خواستی، انجام می‌دهم.

لذا فقیهان از مطالب دنیا پند می‌گیرند، از ریاست‌هایی که از بین رفت، پند می‌گیرند. از قدرتمندانی که از کرسی قدرت به زیر کشیده شده‌اند، پند می‌گیرند. از سخنورانی که - خدا نیاورد - آن لحظه مرگ نمی‌توانند لب به سخن بکشایند یا به تعبیر امروزی‌ها آلزایمر و فراموشی می‌گیرند، پند می‌گیرند. این‌ها فهمیدند که دنیا و مافیهای آن، همه، از بین می‌رود و عبرت گرفتند. در جوانی، رشید بودی، قدرت داشتی، اصلاً متوجه نمی‌شدی که مریضی یعنی چه، اما الآن دیگر نمی‌توانی تحمل کنی. خستگی متوجه نمی‌شدی، اما الآن دیگر آن‌طور نیستی و نمی‌توانی بگویی: من خسته نمی‌شوم. همه این‌ها گرفته می‌شود، این، عبرت است. لذا این‌ها از دنیا و مرگ عبرت می‌گیرند. می‌فهمند تمام مطالب دنیا، عاریه است. این‌ها نکات بسیار مهم است.

یک آقایی به نام مشهدی هدایت‌الله از بستگان ما بود که بچه نداشت و ما هم گاهی بر سر قبرشان می‌رویم. او یک دندان عاریه داشت و جمله‌ای را به بنده و یکی دو نفر دیگر هم بیان کرده بود و آن این که می‌گفت: این دندان‌های عاریه من را دم قبر بیاورید، روی کفنم بگذارید و بردارید.

آدم ساده‌ای بود، گاری داشت و دست‌فروشی می‌کرد، خیلی فقیر بود، اما معرفتش را ببینید. می‌گفت: دندان‌هایم را بیاورید، روی کفن بگذارید و بردارید. بعد نگاه کنید من که چیزی نداشتم، همین دندان عاریه را هم از من گرفتید. آن وقت ببیند که همه چیز در دنیا، عاریه است.

لذا انسان باید بداند که همه دنیا، عاریه است، ریاست‌ها عاریه است، خانه عاریه است، فرزند عاریه است، وسیله نقلیه، چه شاسی بلند و چه کوتاه(؟) و این تعبیری که ما می‌گوییم، همه عاریه است. این آجرهای قشنگ و ... همه عاریه است. لباسمان عاریه است. فقط یک کفن می‌بریم. آن هم چون خود خدا حیا دارد، می‌گوید: بندگانم را در کفن پیوشانید. لباس قیمتی‌ات عاریه است، دخترم! خواهران گرمی! مواظب باشید، حبّ به لباس، گرفتارتان نکند که حبّ به خدا از بین می‌رود، این‌ها عاریه است. عبرت بگیریم.

لذا این روایت می‌خواهد بگوید فقیه کیست، فقیه، کسی است که اهل فکر و عبرت باشد و در ادامه نیز می‌فرمایند: «لَمْ يُصِمِّهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ مَا سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ وَ لَمْ يُعْمِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مَا رَأَوْا مِنَ الرِّبَةِ بِأَعْيُنِهِمْ»، شنیده‌های دنیوی، گوش آن‌ها را از شنیده‌های اخروی، ناشنوا نمی‌کند. فقیه، آن کسی است که همه مطالب اخروی را می‌بیند و می‌شنود و چیزهای دنیوی او را فریب نمی‌دهد. اتفاقاً مراقب است.

من نمی‌خواهم بحث سیاسی کنم، هر چند که سیاست ما عین دیانت ماست. الآن ببینید امام‌المسلمین امروز چقدر قشنگ بیان فرمودند. فرمودند: اتفاق خاصی نیفتاده، باید مراقب باشید. من این را بارها در بحث شذرات بیان کردم که آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی هم فرمودند که اصل تجارت در اسلام، صادرات است، نه این که همه چیز وارداتی بشود تا کشاورزی و صنعت ما بخواهد. همه این‌ها مهم است.

لذا شنیدنی‌های دنیا این‌ها را از شنیدنی‌های آخرت باز نمی‌دارد. زینت‌های دنیا این‌ها را از ذکر و یاد خدا غافل نمی‌کند. زرق و برق دنیا، عناوین، ریاست و ... اصلاً برای آن‌ها تجلی ندارد. خدا گواه است این‌ها عند الاولیاء اصلاً زرق و برقی ندارد و اگر این مطالب را هم از ما بپذیرند، فقط از باب تکلیف است.

آیت‌الله خزعلی در جمعی که من و برخی از آقایان بودند، فرمودند: من به آقای جنتی بیان کردم که به خدا قسم اگر به خاطر آقا نبود، من تا حالا همه چیز را رها کرده بودم. هیچ چیزی برای ما ندارد.

برای اولیاء خدا و بزرگان، این‌گونه سات، همه مطالب دنیا را رها می‌کردند، عناوین و مسائل را رها می‌کردند، اما از طرفی هم اگر برای دفاع و برای خدا باشد، می‌پذیرند. لذا این‌گونه است، باید این زرق و برق‌ها و مطالب دنیا اصلاً برای انسان رنگی نداشته باشد. آن وقت چقدر یاد خدا زیبا می‌کند. این زرق و برق دنیا، زرق و برق جوانی و ... ما را فریب ندهد. این سیمای تو را چه کسی خلق کرده؟ تو را فریب ندهد. تو را گرفتار و بیچاره نکند. این که با یک آب جوش و کپیر و اسید و ... این صورت به ظاهر زیبا تبدیل به چیزی می‌شود که همه نمی‌توان دید، فریمان ندهد. مال و منال تو را فریب ندهد. اگر این‌طور شود، تمام است. آن وقت این‌ها عقلا هستند.

حالا روایتی هم هست که ذکر زبان چیست، ذکر دل چیست، ذکر عقل چیست، ذکر معرفت چیست و ... را در جلسه بعد بیان می‌کنم. پس ببینید اگر خطورات، خطورات الهی شد؛ اعمال هم الهی می‌شود.

اولیاء ما هم همان کارهایی که دیگران انجام می‌دهند، انجام می‌دهند، اما همه را با دید خدایی و نگاه خدایی پیش می‌برند. می‌خورند، اما برای چه؟ این دائم در درونشان است که قوّ علی خدمتک جوارحی. استغفرالله من أکل لم یشغله ذکرک فیه، خدایا! استغفار می‌کنم از آن چیزی که می‌خورم و من در آن به ذکر تو مشغول نشده باشم. یعنی خوردنشان هم برای خداست.

چرا می‌گویند: اوّل لقمه بسم الله و در آخر هم الحمدلله بگو؟ البته برخی از اولیاء که می‌گویند با هر لقمه‌ای که برمی‌داری، بسم الله بگو. دیگران هم می‌خورند، این آقا هم می‌خورد، اما این می‌خورد برای خدا می‌خورد. خدا گفته باید بخوری، خدا گفته باید نفس بکشی، چشم. خدا گفته نوع بدنت این‌طور است، تا زنده هستی، باید بخوری، چشم. اما نمی‌خورد برای این که بخورد، می‌خورد چون امر خداست. چیزهای دیگر را نمی‌توانم بگویم، چون برخی نمی‌فهمند و این قلت می‌آورند، اما باور کنید اولیاء خدا نمی‌خورند که لذت ببرند. که بدانند آن خوردنی لذتش این است، آن یکی این‌طور است و ... می‌خورند برای این که بتوانند قوّت و قدرت داشته باشند. اتفاقاً کم هم می‌خورند؛ چون روایت داریم: اگر می‌خواهید یاد خدا فراموش نشود، یکی از راه‌های کم خوردن است که یاد خدا همیشه در قلبتان باشد. فرمودند: آن شکمی که پر باشد، بخارات در ذهن به وجود می‌آید و یاد خدا را فراموش می‌کند. انسان دیگر یاد خدا نیست. کم بخور، اگر کم بخوری، صحیح و سالم هم می‌مانی، مریض نمی‌شوی. کسی از کم‌خوری مریض نشده، اما خیلی‌ها از پرخوری مریض شدند. کم بخور، به اندازه بخور که قدرت داشته باشی، قوّت داشته باشی تا برای خدا کار کنی. لذت حقیقی را در ذکر خدا می‌بینند.

آجرک الله یا بقیة الله!

یاد حضرت هر ساعت چقدر قشنگ است. الآن در این ساعت هم یاد کنیم که بیان کردم اگر بتوانید قبل از دعای سلامتی، این دعا را هم بخوانید، عالی است: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»، «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ فَلَنْ بُنْ فُلَانٌ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ قَائِدًا وَ عَوْنًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تَمِيعَهُ فِيهَا طَوِيلًا». اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ الْعَافِيَةَ وَ النَّصْرَ، السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ.

فردا هم شهادت و به تعبیری وفات شهادت‌گونه حضرت فاطمه معصومه (صلوات الله و سلامه علیها)، کریمه اهل‌بیت است. بزرگان فرمودند: حالا که قبر بی‌بی‌دوعالم (ع) مخفی است (به خصوص در این ایام که ایام بستری زهرای اطهر به واسطه شگافته شدن پهلوی مبارک و سیلی خوردن ایشان و بازوی ورم کرده‌شان است و نمی‌دانم این نامردها چه کردند که قبر مادر باید پنهان باشد)، اگر می‌خواهید قبر ایشان را زیارت کنید، بدانید که قبر فاطمه معصومه (ع) بوی قبر مادرمان زهرای اطهر (ع) را می‌دهد.

پانوشتها؛

[۱]. اسراء/ ۸۵.

[۲]. سبأ/ ۱۳.

[۳]. کنز العمال : ۱۸۱۹.

[۴]. بقره/ ۲۰۱.

[۵]. کنز العمال : ۱۸۷۲.